

اهلیت، حجر و سن رشد در قانون مدنی ایران  
پس از اصلاحات سال ۱۳۶۱\_ (بخش دوم)

خسرو عباسی داکانی<sup>۱</sup>





پښتونستان کالچرل اکیډمی  
پښتونستان کالچرل اکیډمی

## اهلیت، حجر و سن رشد در قانون مدنی ایران

### پس از اصلاحات سال ۱۳۶۱

#### گفتار سوم \_ سن بلوغ در قانون مدنی

پس از بررسی و تجزیه و تحلیل جنبه‌های مختلف عدم اهلیت صغیر و ماهیت حقوقی و ابعاد مختلف آن مجدداً به موضوع بلوغ به عنوان یکی از شروط اهلیت در قانون مدنی می‌پردازیم در قانون مدنی تنها یکی از نشانه‌های بلوغ مورد توجه و اشاره واقع شده است و آن هم در پی اصلاحات انجام شده در قانون مدنی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی در کشور و حذف ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی سابق و اصلاح ماده ۱۲۱۰ قانون مزبور است که قانونگذار به جای ۱۸ سال محذوف که اماره رسیدن به سن رشد بوده، سن بلوغ را جایگزین آن نموده و صریحاً و با عنایت به تفاوت سن بلوغ در زنان و مردان میزان آن را معین نموده است تا جلوگیری از ابهامات و تردیدها و اختلافات بعدی بنماید فلذا در تبصره یک الحاقی ۱۳۶۱/۱۰/۸ به ماده ۱۲۱۰ ق م سن بلوغ را در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری معین نموده است. یعنی ملاک و معیار تشخیص شخص صغیر از بالغ از نظر قانون مدنی سن ۱۵ سال و ۹ سال

تمام قمری به ترتیب در پسران و دختران می‌باشد. بدین ترتیب سن رشد و سن بلوغ پس از اصلاحات فوق‌الذکر در قانون مدنی یکی شده است فلذا سن بلوغ اماره رشد می‌باشد بدین ترتیب می‌توان با این اماره و میزان بین اشخاص تمیز قایل شد و دانست که منظور قانونگذار از شخص صغیر که محجور بوده و از تصرف در اموال خود مطابق ماده ۱۲۰۷ ق م ممنوع می‌باشد کسی است که به ترتیب در مورد پسران و دختران هنوز به سن ۱۵ و ۹ سال تمام قمری مزبور نرسیده است. بالعکس در مورد شخص بالغ که به موجب مواد ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۱۳۱۰ و ۱۹۳ قانون مدنی اهلیت قانونی برای انجام معامله دارد کسی است که دارای سن ۱۵ سال قمری تمام (در پسران) و ۹ سال تمام قمری (در دختران) قانونی می‌باشد.

یک سؤال - آیا مفهوم (بلوغ اشد) را می‌توان به عنوان اماره رشد پذیرفت؟

در قرآن کریم در آیاتی چند به مفهوم (بلوغ اشد) اشاره شده است از جمله در آیه ۱۴ سوره قصص و آیه ۱۵۲ سوره انعام و آیه ۳۴ سوره اسراء و آیه ۵ سوره حج و آیه ۶۷ سوره مؤمن و آیه ۱۵ سوره احقاف. مفسران قرآن کریم در تعریف (بلوغ اشد) اختلاف نظر دارند.

برخی آن را به معنای احتلام، برخی کمال عقل، برخی رسیدن به سی سال و برخی رسیدن به سی و سه سال دانسته‌اند. مرحوم علامه طباطبایی این اصطلاح را در هشت آیه به معنی استحکام قوای بدنی و پایان دوره کودکی که غالباً ۱۸ سالگی است، تعبیر کرده‌اند. ایشان در تفسیر آیه ۱۴ سوره قصص که می‌فرماید «ولما بلغ اشدّه و استوی آتیناه حکماً و علماً و کذلک نجزی المحسنین» اظهار عقیده نموده است که بلوغ اشد به معنای این است که انسان آنقدر زنده بماند تا نیروهای بدنی‌اش به حد قوت و شدت برسد و این غالباً در سن ۱۸ سالگی صورت می‌گیرد و کلمه استوی از استواء است که به معنای اعتدال و استقرار می‌باشد پس استوی در حیات به معنای آن است که آدمی در کار و زندگی‌اش استقرار

یابد و این امر در افراد، مختلف است. بیشتر بعد از بلوغ اشد یعنی بعد از ۱۸ سالگی حاصل می‌شود. و در صفحه ۲۱ جلد ۱۶ تفسیر المیزان روایتی را از قول امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که در ذیل جمله (ولمّا بلغ اشدّه و استوی) فرمود بلوغ اشد او ۱۸ سالگی بوده و استوایش روئیدن محاسن است.<sup>۱</sup>

از بررسی مجموع مطالب مذکور می‌توان استنباط نمود که مرحله بلوغ اشد مرحله‌ای بالاتر و از نظر زمانی مرحله‌ای پس از مرحله (بلوغ نکاح) است یعنی ممکن است در بلوغ نکاح انسان قابلیت نکاح و زناشویی و توانایی انجام اعمال جنسی را بیابد ولی از لحاظ عقلی و جسمی به کمال خود نرسیده باشد بلکه مدتی طول خواهد کشید که به این مرحله از بلوغ برسد و از لحاظ عقلی نیز کمال یابد بنابراین می‌توان مرحله بلوغ اشد را به عنوان مرحله رشد و بلوغ عقلانی انسان پذیرفت و از این طریق مبنای شرعی برای پذیرش سن ۱۸ سالگی به عنوان اماره رشد جستجو نموده و در قانون مدنی آن را مبنا و معیار مناسب شرعی برای احراز رشد قرار داد و جنبه قانونی بدان بخشید و بر این دغدغه‌ها و اضطرابات موجود پیرامون سن رشد در قوانین ایران خاتمه داد.

### گفتار چهارم - رابطه حقوقی ولی قهری و صغیر

مطابق مقررات ماده ۱۱۸۰ ق.م. طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود می‌باشد. همچنین است طفل غیر رشید یا مجنون در صورتی که عدم رشد یا جنون او متصل به صغر باشد) و براساس ماده ۱۱۸۳ قانون مدنی ولی قهری (تا زمانی که فرزند او به سن بلوغ نرسیده است) نماینده قانونی او در کلیه

۱. ترجمه تفسیر المیزان - علامه طباطبایی - ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی - چاپ بنیاد علمی فکری علامه طباطبایی - چاپ مؤسسه انتشارات امیرکبیر با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ ۱۳۶۳، ص ۱۹ تا ۲۱.

امور مربوط به اموال و حقوق مالی وی می‌باشد. از بررسی مواد ۱۱۸۰ تا ۱۱۹۴ قانون مدنی می‌توان به ماهیت حقوقی رابطه حقوقی ولایت قهری پی برد.

### ۱- ماهیت حقوقی ولایت - نظریه نمایندگی

ولایت قهری از لحاظ حقوقی نوعی نمایندگی به شمار می‌آید که مختص افراد صغیر است زیرا از آنجا که صغار قانوناً محجور فرض شده‌اند و از تصرف در اموال خود ممنوع هستند. فلذا برای اینکه بتوانند از اهلیت تمتع و طبیعی خود در دارا شدن حقوق که به موجب ماده ۹۵۶ ق.م از آن برخوردار هستند استفاده نموده و آن را به اجراء درآورند قانونگذار این تأسیس حقوقی را با الهام از مقررات شرع مقدس اسلام در قالب مقررات فوق‌الاشعار پدید آورده و بدان حیات حقوقی بخشیده است.

فلذا ولایت قهری نوعی چاره‌اندیشی قانونی و حقوقی برای حل مشکل عدم اهلیت قانونی صغار و امری خلاف اصل و از امور موقتی می‌باشد.

به طوریکه قبلاً بدان اشاره شد در مواد ۱۱۸۰ و ۱۱۸۳ ق م پیش‌بینی و مقرر شده است که ولی قهری نماینده قانونی طفل صغیر در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی او می‌باشد و مطابق ماده ۱۲۱۷ قانون مدنی نیز اداره اموال صغار و مجانین و اشخاص غیر رشید به عهده ولی یا قیم آنان است.

ترتیبات و نحوه اداره اموال و اقدامات ولی یا قیم نیز در باب سوم از کتاب هشتم جلد دوم قانون مدنی و مواد بعد مقرر است.

همچنین مطابق ماده ۱۱۸۱ ق م هر یک از پدر یا جد پدری نسبت به اولاد خود ولایت دارند یعنی این عنوان فقط مخصوص اشخاص مزبور می‌باشد و این رابطه حقوقی تنها فیما بین پدر یا جد پدری و فرزند ممکن است برقرار شود و رابطه کودک با سایر اشخاص عناوین حقوقی دیگری دارد.

## ۲- انقضاء ولایت و زمان آن

ولی باید دید این ولایت و نمایندگی تا چه زمانی ادامه خواهد داشت؟ پاسخ سؤال در ماده ۱۱۹۳ ق م داده شده است. قانونگذار در این ماده این طور مقرر داشته است (همین که طفلی کبیر و رشید شد از تحت ولایت خارج می شود و اگر بعداً سفیه یا مجنون شود قیمی برای او معین می شود). مستفاد از این ماده آن است که به مجرد آنکه طفل، کبیر و رشید شد، از تحت ولایت خارج خواهد شد یعنی صرف رسیدن به سن بلوغ اماره کافی برای خروج از تحت ولایت می باشد. توضیح آنکه اصطلاح کبیر که در این ماده یاد شده مترادف با اصطلاح بالغ می باشد.<sup>۱</sup>

## ۳- زمان انقضاء ولایت قبل و پس از اصلاحات اخیر قانون مدنی

لازم به توضیح است که ماده ۱۱۹۳ ق م به همراه مواد ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ ق م سابق و در زمان بقاء و حکومت مواد مزبور به تصویب رسیده است و نظر به اینکه سن رشد در مواد مزبور ۱۸ سال خورشیدی تعیین گردیده بود فلذا مستنبط از ماده ۱۱۹۳ مرقوم آن بود که هرگاه کسی بالغ یا کبیر می شد و به سن ۱۸ سال می رسید از تحت ولایت خارج می شد و این یک اصل کلی بود. ولی پس از اصلاحات سال ۱۳۶۱ و ۱۳۷۰ در قانون مدنی سن ۱۸ سال به عنوان اماره رشد از قانون حذف (ماده ۱۲۰۹ حذف شد و ماده ۱۲۱۰ اصلاح شد) و به جای آن در اصلاحیه ماده ۱۲۱۰ ق م سن بلوغ اماره رشد قرار گرفت بنابراین در شرایط کنونی حقوقی کشور هر کس به سن بلوغ برسد از تحت ولایت خارج خواهد شد و دیگر لازم نیست حتماً به سن ۱۸ سال تمام برسد تا رشید محسوب شود زیرا مقررات مربوطه منسوخ شده است و ملاک و میزان برای تشخیص سن بلوغ نیز در تبصره

یک ماده ۱۲۱۰ ق م بیان شده که در مورد پسران ۱۵ سال تمام قمری و در مورد دختران ۹ سال تمام قمری می‌باشد که به راحتی می‌توان از روی ورقه شناسنامه اشخاص آن را احراز نمود و دیگر نیاز به اظهار نظر قضایی و احراز رشد هم نخواهد بود.

#### ۴- یک استثناء استمرار ولایت

تنها استثنایی که قانونگذار درباره استمرار ولایت حتی پس از رسیدن اطفال به سن بلوغ قائل شده است در خصوص اطفالی است که قبل از رسیدن به سن بلوغ و کبر دچار جنون یا سفه شده باشند (موضوع ماده ۱۸۰ ق م) که در این صورت ولایت قهری پدر و جد پدری ادامه خواهد یافت اما باید این نکته را یادآور شد که این امر بایستی قبل از رسیدن طفل به سن بلوغ به دادگاه صالح اعلام و حکم مقتضی در خصوص احراز عدم رشد یا جنون طفل از سوی دادگاه صادر و حجر او اعلام شده باشد تا ولی قهری بتواند به استناد حکم مزبور به ولایت خویش و نمایندگی از سوی محجور ادامه دهد در غیر این صورت هیچکس نمی‌تواند به مفاد ماده مزبور استناد نموده و صرفاً با ادعای عدم رشد یا جنون طفل که در مرجع صالحه به اثبات نرسیده به ولایت قهری و نمایندگی قانونی مولی علیه خود که اکنون دیگر کبیر و رشید شده ادامه دهد.

به همین دلیل است که قانونگذار برای جلوگیری از برداشت‌ها و تفاسیر غلط از منظور خود در قسمت اخیر ماده ۱۱۹۳ پیش‌بینی نموده است که همین‌که طفل کبیر و رشید شد از تحت ولایت خارج می‌شود و اگر بعداً سفیه یا مجنون شود قیمی برای او تعیین می‌شود فلذا تنها در صورت سابق‌الذکر است که ولایت ولی قهری استمرار و ادامه می‌یابد ولی چنانچه صغیر بدون ابتلاء به سفه و جنون



به سن بلوغ برسد و رشید شود از تحت ولایت خارج می‌شود و آن رابطه حقوقی قطع شده و خاتمه می‌یابد و این امر اصل می‌باشد و استثناء آن همان است که قبلاً بیان شد. از سوی دیگر چنانچه پس از رسیدن به سن بلوغ و خروج از تحت ولایت فرزند دچار عارضه سفه یا جنون شود دیگر نمی‌توان با استفاده از قاعده استصحاب حکم به اعاده وضع سابق و استمرار ولایت قهری پدر یا جد پدری داد زیرا دیگر هیچ دلیل عقلایی برای این امر متصور نبوده و ادله قانونی نیز برای احیاء رابطه حقوقی که قبلاً وجود داشته و مدتی پیش از بین رفته وجود ندارد.

مضافاً به اینکه با تصریح قانونگذار مبنی بر لزوم نصب قیم دیگر جایی برای تفاسیر شاذ و غیرمعمول باقی نمی‌ماند و از این پس نمایندگی قانونی محجور و تصرف در اموال و حقوق مالی او به عهده قیم می‌باشد. در ماده ۱۲۱۸ ق م نیز مجدداً قانونگذار بر این مطلب تأکید نموده و در این خصوص نصب قیم را لازم می‌داند. وضع مقررات ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی نیز بر همین سیاق و با تکیه بر همین نظریه صورت گرفته است و قانونگذار نظر بر همین امر داشته است که صرف رسیدن به سن بلوغ را شرط کافی برای احراز اهلیت قانونی و عدم حجر دانسته و آن را اصل قرار داده است و تصریح نموده است که بعد از رسیدن به سن بلوغ هیچ کس را نمی‌توان به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر آنکه عدم رشد یا جنون او قبلاً به اثبات رسیده باشد.

با توضیحاتی که قبلاً در بررسی ماده ۱۱۸۰ داده شد مشخص شد این امر باید قبل از رسیدن شخص به سن بلوغ و در محکمه صالحه ثابت گردیده و حکم مقتضی صادر شده باشد در غیر این صورت اصل بر اهلیت قانونی اشخاص در صورت رسیدن به سن بلوغ می‌باشد. بدیهی است چنانچه به موجب حکم دادگاه شخصی محجور اعلام شود خروج شخص از وضعیت حقوقی مذکور محتاج به رسیدگی و اظهار نظر قضایی مجدد از سوی مقام قضایی صالح و تجدیدنظر در

حکم صادره قبلی و رفع آثار حقوقی حکم مذکور خواهد بود. زیرا احراز رشد امری فنی و پیچیده و در تخصص کارشناسان و امری قضایی است مقررات ماده ۷۲ قانون امور حسبی نیز مؤید این نظریه است زیرا مرجع صالح برای تشخیص اهلیت یا عدم اهلیت در صورت صدور حکم قبلی مبنی بر حجر یا رفع حجر را دادگاه صالحه می‌داند که صلاحیت نقض حکم قبلی را دارد.

هدآیا مواد ۱۱۹۳ و ۱۲۱۰ قانون مدنی و تبصره ۲ الحاقی بدان با یکدیگر

تعارض دارند؟

در اینجا می‌بایستی به این سؤال پاسخ داد که آیا مفاد مواد ۱۱۹۳ و ۱۲۱۰ اصلاحی قانون مدنی و تبصره ۲ الحاقی به این ماده با یکدیگر تعارض دارند؟ مطابق تبصره ۲ ماده ۱۲۱۰ ق.م.الحاقی ۶۱/۱۰/۸ اموال صغیری را که بالغ شده است در صورتی می‌توان به او داد که (رشد او) ثابت شده باشد. ظاهراً مفاد این تبصره با متن مواد ۱۱۹۳ و ۱۲۱۰ ق.م.مغایرت دارد زیرا منطوق مواد ۱۲۱۰ و ۱۱۹۳ اصل را بر رفع حجر و اهلیت اشخاص در صورت رسیدن به سن بلوغ قرار داده است و در این صورت شخص حق تصرف در اموال و حقوق مالی خود را به مجرد بالغ شدن خواهد داشت مگر آنکه (عدم رشد) او در دادگاه ثابت شده باشد و لیکن مستفاد از تبصره ۲ ماده مرقوم آن است که اصل بر عدم رشد اشخاصی است که به سن بلوغ می‌رسند و نمی‌توان آنها را دارای اهلیت قانونی برای تصرف در اموال و حقوق مالی خود دانست مگر آنکه (مراتب رشد آنها) در محکمه صالحه به اثبات رسیده باشد.

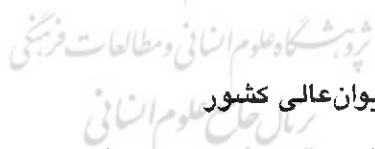
تعارض موجود در متن مواد مرقوم و تبصره ۲ مذکور را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ آیا قانونگذار در وضع مقررات مذکور توجهی به این تعارض و تناقض آشکار نداشته است؟ و یا آنکه اساساً هیچ‌گونه تعارضی بین مفاد مواد مرقوم و تبصره ۲

مذکور وجود ندارد؟ بلکه اصولاً مواد و تبصره مرقوم به دو مقوله و موضوع متفاوت نظر داشته و مقررات مربوط به دو موضوع جداگانه ولی مرتبط با یکدیگر را بیان نموده‌اند.

#### ۶- نظریه کمیسیون استفتائات شورای عالی قضائی سابق

کمیسیون استفتائات شورای عالی قضائی در تاریخ ۶۳/۲/۲۸ در خصوص حل تعارض بین مفاد ماده ۱۲۱۰ اصلاحی قانون مدنی و تبصره ۲ الحاقی بدان قائل به تفکیک گردیده و چنین نظر داده است:

کودک تازه بالغ نسبت به اموالی که در تصرف دارد رشید محسوب می‌شود ولی دیگر آنکه مالی از او در تصرف دارند در صورتی آن را در اختیار نوجوان قرار می‌دهند که رشد او را احراز کنند.<sup>۱</sup> این نظریه فی نفسه به لحاظ تبعیض ناروا توجیه و مبنای حقوقی ندارد و لیکن با توضیحاتی که در پی خواهد آمد مشخص خواهد شد که نظری صحیح و منطقی و مبتنی بر موازین حقوقی می‌باشد.



#### ۷- رأی هیأت عمومی دیوان عالی کشور

هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی به اختلاف نظر دادگاه‌های عمومی فسا و جهرم درباره لزوم یا عدم لزوم نصب قیم برای صغاری که به سن بلوغ رسیده‌اند و فاقد ولی خاص هستند به تعارض موجود در بین مفاد ماده ۱۲۱۰ اصلاحی قانون مدنی و تبصره ۲ الحاقی به آن توجه نموده و در مقام حل تعارض و اختلاف رأی وحدت رویه شماره ۳۰ مورخ ۶۴/۱۰/۳ را صادر نموده است که متن آن به منظور تشحیذ اذهان در ادامه عیناً درج می‌شود.

## متن رأی هیأت عمومی دیوان کشور<sup>۱</sup>

«ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی هشتم دی ماه ۱۳۶۱ که علی‌القاعده رسیدن صغار به سن بلوغ را دلیل رشد قرار داده و خلاف آن را محتاج اثبات دانسته است ناظر به دخالت آنان در هر نوع امور مربوط به خود می‌باشد مگر در مورد امور مالی که به حکم تبصره ۲ ماده مرقوم مستلزم اثبات رشد است. به عبارت اخری صغیر پس از رسیدن به سن بلوغ و اثبات رشد می‌تواند نسبت به اموالی که از طریق انتقال عهدی یا قهری مالک شده مستقلاً تصرف و مداخله نماید و قبل از اثبات رشد از این نوع مداخله ممنوع است و بر این اساس نصب قیم به منظور اداره امور مالی و استیفاء حقوق ناشی از آن برای افراد فاقد ولی خاص پس از رسیدن به سن بلوغ و قبل از اثبات رشد هم ضروری است بنابراین رأی دادگاه عمومی حقوقی فسا قائم مقام دادگاه مدنی خاص در حدی که با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص می‌شود. این رأی بر طبق ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۷ برای دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

### ۸- نقد و بررسی رأی دیوان

برخی از حقوقدانان اشکالات مربوط به صدور رأی وحدت رویه مزبور را بررسی و به شرح ذیل ایرادات وارده را مطرح نموده‌اند:<sup>۲</sup>

۱- عبارت رأی دیوان عالی در اینکه (ماده ۱۲۱۰ ناظر به دخالت آنان در هر

۱. رأی وحدت رویه شماره ۳۰، مورخ ۶۴/۱۰/۳، هیأت عمومی دیوان عالی کشور، منتشره در روزنامه‌های رسمی کشور.

۲. قواعد عمومی قراردادهای، دکتر ناصر کاتوزیان، ج ۲، چاپ، شرکت سهامی انتشار قرائت و تمرین ص ۴۲.

نوع امور مربوط به خود می‌باشد مگر در امور مالی) این نتیجه را دارد که دختر ۹ ساله بتواند در مورد انتخاب همسر و جدایی از او و تعیین محل اقامت و رفتن به مدرسه و انصراف از آن و تابعیت و مذهب خود به طور مستقل تصمیم بگیرد که اهمیت این امور کمتر از اداره داریی او نیست نظر و رأی دادگاه عمومی فسا آن بوده که امور مربوط به حضانت و تربیت دختران خردسال در قیمومت مادرشان قرار گیرد ولی رأی دیوان عالی مفاد آن نظر را در مهمترین جنبه خود بی‌اثر ساخته است... قیمی که بر طبق رأی دیوان عالی و مفاد ماده ۱۲۱۰ معین می‌شود بایستی گردش‌های شبانه مولی علیه خود را نظاره کند و در خانه بماند تا اثاث او را از دستبرد محفوظ دارد آیا چنین وظیفه‌ای برای قیم و بدتر از آن برای پدر و مادر حقیر و موهن به نظر نمی‌آید.<sup>۱</sup>

۲- یکی دیگر از مشکلات، امکان دخالت نوجوان در اقامه دعوی و دفاع از آن پیش از احراز رشد است فرض کنیم دختر یا پسری بالغ پیش از اثبات رشد بخواهد در دادگاه طرح دعوی کند یا لازم شود که طرف دعوی قرار بگیرد. آیا دخالت در دعوی برای شخص او ممکن است یا بایستی ولی یا قیم او در این باره اقدام کند؟

آیا جمله عام دیوان عالی درباره گستره ماده ۱۲۱۰ ق م در اینکه (ناظر به دخالت آنان در هر نوع امور مربوط به خود می‌باشد) شامل دعاوی مربوط به طلاق و نکاح و نسب و تمکین و مانند اینها نیز هست یا آثار کم و بیش مالی این دعاوی غیر رشید را از اقامه دعاوی مزبور یا دفاع از آنها ممنوع می‌دارد؟ یا چون شرکت در دادرسی مستلزم داشتن اهلیت کامل و از جمله رشد است بالغ غیر رشید نیز صلاحیت اقامه دعوی را ندارد و دعوی دیگران بر او نیز بایستی به طرفیت قیم یا ولی طرح شود... رأی دیوان عالی خود ماده نزاع است.

۳- رأی دیوان عالی کشور بر این نکته تأکید کرده است که نه تنها بلوغ و رشد دو مفهوم جداگانه است. بلکه رسیدن به سن بلوغ نیز اماره ایجاد رشد نیست. بالغ در امور مالی همچنان در حجر میماند تا رشد او ثابت شود این نتیجه از نظر حمایت از جوانان نابالغ و جلوگیری از تفریط اموال آنان مفید به نظر می‌رسد ولی در برابر این عیب مهم را دارد که برای احراز رشد هیچ اماره‌ای باقی نمی‌گذارد. از این پس همه کودکان ناگزیرند که پس از رسیدن به سن بلوغ برای احراز رشد به دادگاه بروند. تعذر و تعسری که از این راه به بار می‌آید نظم معاملات و روابط اقتصادی را برهم می‌زند و بیهوده اوقات دادگاه را تضییع می‌کند. این دشواری اجتماعی چنان آشکار است که شیخ طوسی نزدیک به هزار سال قبل و در جامعه ساده آن روز نسبت به رجوع به حاکم اظهار نگرانی می‌کند و در پاسخ کسانی که اعتقاد دارند پایان حجر کودک به حکم دادگاه نیاز دارد می‌نویسد. «این گفته مقتضی آن است که همه مردم محجور به شمار آیند، چرا که حاکم درباره هیچکدام پس از بلوغ حکم نکرده است که از حجر رها شده است.<sup>۱</sup>

و ما هنوز پس از ده قرن برای اثبات این حقیقت نیاز به استدلال داریم رویه قضایی نمی‌تواند برای اثبات رشد، اماره قانونی ایجاد کند.<sup>۲</sup>

۹- بحث و بررسی حقوقی در خصوص چگونگی حل تعارض مواد فوق‌الاشعار مطابق قاعده فقهی (الجمع مهمما امکن اولی من الطرح) چنانچه جمع بین دو قاعده ظاهراً مغایر با هم ممکن باشد این امر بر کنار گذاردن یکی از دو قاعده به نفع دیگری اولویت دارد. به عبارت دیگر چنانچه بتوان مغایرت دو قاعده را به نحوی حل نمود که هر دو قاعده را حفظ نمود و مصادیق و موارد هر یک را معین

۱. شیخ طوسی، المبسوط، ج ۲، ص ۴۸۶ و همان منبع سابق، ص ۴۸.

۲. دکتر کاتوزیان، منبع سابق، ص ۴۸.

و مشخص نمود بهتر از آن است که یک قاعده را به نفع قاعده دیگر صادره و آن را منسوخ نمود. فلذا با توجه به مراتب فوق‌الاشعار در مقام حل تعارض بین مواد قانونی و تبصره ۲ مذکور بایستی به مطالب ذیل توجه نمود.

اولاً ممکن نیست که قائل شویم این مقررات با یکدیگر در تعارض هستند ولی در عین حال هر دو معتبر و لازم‌الاجرا هستند زیرا بسیار بعید به نظر می‌رسد که قانونگذاران چنین اشتباه فاحش و آشکاری را در امر قانونگذاری مرتکب شوند و مردم و مخاطبین قانون را سرگردان و بلا تکلیف رها سازند بنابراین باید در این خصوص قائل به تفکیک شد و دایره شمول هر یک از این مقررات را معین نمود تا بلکه موفق به حل این تعارض ظاهری گردید.

ثانیاً همان‌طور که قبلاً در بررسی ماده ۱۲۱۰ ق م بیان شد اصل بر ثبوت و وجود و احراز اهلیت قانونی در صورت رسیدن به سن بلوغ می‌باشد مگر آنکه عدم رشد یا جنون طفل قبل از رسیدن به سن بلوغ در دادگاه ثابت شده باشد و این امر منافاتی با مقررات مذکور در تبصره ۲ ماده مرقوم ندارد. زیرا منظور قانونگذار از وضع این تبصره ناظر به موارد زیر است که از موارد استثنایی و خلاف اصل می‌باشند.

۱- در صورتی که ولی قهری صغیر فوت نموده و یا آنکه محجور شده باشد و صغیر فاقد ولی خاص باشد (مطابق ماده ۱۱۸۵ ق م) به ناچار برای او قیم قانونی نصب می‌شود (ماده ۱۲۱۸ ق م) که در این صورت مطابق ماده ۱۲۵۳ ق م پس از زوال سببی که موجب تعیین قیم شده قیمومت مرتفع خواهد شد در این مورد براساس ماده ۱۲۵۴ ق م خود مولی علیه یا هر شخص ذینفع دیگری می‌تواند از دادگاه صالح درخواست خروج صغیر را از تحت قیمومت مطرح نماید.

لیکن چنانچه در هنگام رسیدن به سن رشد صغیر مزبور مجنون یا سفیه باشد قیم مکلف است مطابق مفاد ماده ۵۹ قانون امور حسبی مراتب را به

دادستان اطلاع دهد. دادستان پس از اطلاع از این امر مکلف است در موضوع جنون یا سفاهت تحقیق نموده، بند اول ماده ۱۲۵۵ ق م نیز دارای همین مضمون می‌باشد، و دلائل آن را اعم از نظریات کارشناسی و اطلاعات مطلعین و غیره به دادگاه بفرستد و دادگاه پس از رسیدگی و احراز جنون یا سفه حکم بر استمرار و بقاء حجر صادر می‌کند و در غیر این صورت مطابق مفاد ماده ۱۰۲ قانون امور حسبی دادگاه می‌تواند به تقاضای محجور پس از رسیدگی و احراز موجبات رفع حجر حکم مقتضی صادر و خروج محجور را از تحت قیمومت اعلام نماید.

بنابراین هرچند مطابق مواد ۹۲ و ۸۷ قانون امور حسبی قیم باید بعد از رفع حجر اموال محجور را به تصرف او بدهد و بعد از زوال قیمومت مسئول حفظ اموال محجور است ولیکن تنها در صورتی می‌تواند اموال محجور را به وی مسترد نماید که به موجب تبصره ۲ الحاقی به ماده ۱۲۱۰ ق م و براساس مفاد مواد ۱۰۲ و ۵۹ قانون امر حسبی حکم رشد و رفع حجر او صادر شده باشد. در این مورد مقررات بند ۲ ماده ۱۲۵۵ ق م نیز مؤید این نظر است. زیرا به موجب بند ۲ ماده مزبور مقرر گردیده که در مورد کسانی که حجر آنها مطابق ماده ۱۲۲۵ ق م اعلان می‌شود رفع حجر نیز باید اعلان شود.

۲- مضافاً به اینکه بایستی عنوان کرد که مفاد تبصره ۲ ماده ۱۲۱۰ ق م ظاهراً همان ترجمه آیه ۵ سوره نساء می‌باشد زیرا شارع مقدس نیز در آیه مذکور حکم قضیه را به همین صورت بیان فرموده است در اینجا متن آیه و ترجمه آن به شرح ذیل عنوان می‌شود (وابتلوا الیتامی حتی اذابلغوا النکاح فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم) پس یتیمان را مورد آزمایش قرار دهید هرگاه به سن بلوغ رسیدند پس اگر مراتب رشد آنها را احراز نمودید اموال آنها را به خودشان مسترد کنید).

بنابراین معلوم می‌شود که دل بستگی و وابستگی قانونگذار به مقررات شرع



مقدس اسلام موجب گردیده تا با تصویب و الحاق این تبصره به ماده ۱۲۱۰ تکلیف این وضعیت حقوقی را نیز مشخص نموده و وظیفه مخاطبین قانون را معین سازد بدین ترتیب و براساس مفاد آیه شریفه مذکور بایستی توجه داشت که منظور از وضع مقررات تبصره ۲ مرقوم تنها روشن نمودن وضعیت حقوقی مالی صغار فاقد ولی خاص است از زمانی که به سن بلوغ می‌رسند و نسبت به سایر صغار تسری ندارد یعنی تنها در مورد این گونه صغار است که موضوع احراز رشد مطرح می‌شود هنگامی که به سن بلوغ می‌رسند در صورتی می‌توان اموال ایشان را در اختیار آنها قرار داد که مراتب رشد آنها در دادگاه صالحه به اثبات برسد و این حکم شامل سایر صغار که واجد ولی خاص هستند نمی‌شود.

۳- همچنین از بررسی سیاق تبصره قانونی مذکور و عبارات مندرج در آن نیز صحت این مدعا اثبات می‌شود زیرا در آن تبصره صحبت از استرداد اموال صغیر به خود او پس از رسیدن به سن بلوغ است که از این عبارات این امر استنباط و مستفاد می‌شود که اموال متعلق به صغیر به دست کسی سپرده شده است و این شخص کسی نمی‌تواند باشد به جز ولی خاص یا قیم او البته علی‌الاصول اختیار اداره اموال صغیر قانوناً تا زمانیکه به سن بلوغ نرسیده با ولی خاص او می‌باشد مگر آنکه ولی خاص او فوت نموده و یا ممنوع یا محجور شده یا به هر دلیلی قادر به اداره اموال مولی علیه نباشد و یا لیاقت نداشته و یا خیانت در اموال مولی علیه نموده باشد در این صورت این اجازه و اختیار به قیم یا امین موقت منصوب از طرف دادگاه داده می‌شود (مواد ۱۱۸۴ تا ۱۱۸۷ ق.م). همان‌طور که در بررسی ماده ۱۱۹۳ ق.م روشن شد و معروض گردید قانوناً اصل بر خروج صغیر از تحت ولایت ولی قهری در صورت رسیدن به سن بلوغ می‌باشد مگر آنکه جنون یا عدم رشد او قبلاً در دادگاه ثابت شده باشد (ماده ۱۲۱۰ ق.م). از مقتضیات پذیرش این اصل قانونی آن است که ولی قهری قانوناً مکلف است به محض آنکه فرزند او به

سن بلوغ رسید اموال شخصی او را، چنانچه صغیر دارای اموال شخصی و متعلق به خود باشد، به وی تسلیم نماید. مگر آنکه طفل به موجب ماده ۱۱۸۰ ق.م.غیر رشید یا مجنون بوده و این عدم رشد یا جنون او متصل به صغر باشد که در این صورت اصل بر تداوم و استمرار ولایت ولی قهری می‌باشد و تنها در صورتی می‌تواند اموال مولی علیه را به او بدهد که مراتب رشد صغیر احراز و اسباب زوال ولایت فراهم شده باشد که در این صورت رفع آثار حجر و اعلام زوال آن نیز محتاج رسیدگی قضایی مجدد و تجدیدنظر در رأی صادره قبلی می‌باشد تا زمانیکه چنین امری محقق نشود خروج از تحت ولایت میسر نخواهد بود و به تبع آن نمی‌توان اموال مولی علیه را به او تسلیم نمود زیرا در این صورت ولی قهری در مقابل مولی علیه خود ضامن خواهد بود. در این گونه موارد چنانچه در حال محجور افاقه و بهبودی حاصل شود می‌تواند مطابق ماده ۱۷۲ ق.ا.ح از دادگاه تقاضای رسیدگی و صدور حکم بر رفع حجر خویش را بنماید و در این صورت حکم حجر قبلی مانع از رسیدگی و احراز اهلیت خواهان از سوی دادگاه و صدور حکم مقتضی نمی‌باشد و تنها پس از صدور حکم رفع حجر است که ولی قهری می‌تواند اموال فرزند خویش را به او تسلیم نماید.

#### ۱۰- نتیجه بحث و بررسی

از مجموع مطالب ابرازی این‌طور استنباط می‌شود که هیچ‌گونه تعارضی بین مواد ۱۲۱۰ و ۱۱۹۳ ق.م. و تبصره ۲ مذکور وجود ندارد. و این مقررات هر دو در یک راستا قرار دارند و متضمن و بیانیگر یک مطلب هستند و آن این که قاعدتاً اصل بر این است که اگر صغیری به سن بلوغ برسد به مجرد رسیدن به سن بلوغ دارای اهلیت قانونی محسوب می‌شود و اختیار تصرف در اموال و حقوق مالی خود را دارد و بایستی اموال او در اختیار خودش قرار گیرد مگر آنکه به عنوان جنون یا

عدم رشد که متصل به صغر باشد حکم محجور بودن صغیر قبل از رسیدن به سن بلوغ از سوی محکمه قضائی صادر شده باشد خواه او دارای ولی خاص باشد و یا آنکه به لحاظ فوت یا محجور بودن ولی قهری برای صغیر قیم معین شده باشد که تنها در این فرض قانونی است که شرط رسیدن به سن بلوغ برای تسلیم اموال صغیر به او کافی نمی‌باشد بلکه احراز رشد و صدور حکم بر رفع حجر به عنوان شرط لازم برای تسلیم اموال صغیر به او مطرح می‌شود. بنابراین شرط مزبور یک شرط اضافی و استثناء بر اصل است که تنها در موارد خاص مطرح و ضرورت می‌یابد.

### گفتار پنجم - شرط دوم اهلیت - عقل

مطابق ماده ۲۱۱ ق م یکی از امارات و نشانه‌های پیدایش اهلیت قانونی در اشخاص احراز قوه تمیز و عاقله و مشاعر سالم در ایشان است در لغت و قانون و فقه عقل در مقابل جنون بکار رفته است در این خصوص نیز قانونگذار تعریفی از موضوع به دست نداده است این امر چون از جمله امور باطنی است احراز وجود یا عدم آن نیاز به انجام کارشناسی دارد. ظاهراً قانونگذار موضوع احراز آن را نفیاً و اثباتاً به کارشناسان فن که پزشکان متخصص و حاذق هستند واگذار نموده است. از طرف دیگر قانونگذار بیشتر در قانون مدنی از جنبه سلبی و عدمی به موضوع توجه نموده و احکام آن را بیان داشته است که البته از مفهوم مخالف آن مقررات، احکام جنبه ثبوتی قضیه نیز استنباط می‌شود. قانونگذار بیشتر اصطلاح جنون را در مواد قانونی به کار برده و احکام آن را بیان نموده است.

#### ۱- تعریف جنون

ظاهراً با الهام از تعریف غیر رشید در قانون مدنی می‌توان جنون را این طور

تعریف نمود (فقدان عقل یا قوه عاقله را در شخص جنون می‌نامند) پس مجنون کسی است که عقل ندارد و مغز او اصولاً در رابطه با امور عقلایی خاموش است و فعالیت ندارد و اساساً چیزی از امور عقلایی تشخیص نمی‌دهد و تنها به طور غیرارادی امور حیاتی شخص را عهده‌دار بوده و سروسامان می‌دهد. و بخش ارادی مغز او کاملاً متوقف و یا معدوم است. پس از تعریف جنون باید گفت دومین دسته از اشخاصی که به موجب ماده ۱۲۰۷ ق م محجور بوده و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند مجانین می‌باشند. این ماده همان مفهوم مخالف ماده ۲۱۱ ق م است که موضوع را از جنبه سلبی بررسی نموده و نواهی قانونی را در رابطه با اشخاصی که قانوناً در تصرفات مالی مسلوب‌الاختیار هستند بیان نموده و آنها را محجور دانسته است.

## ۲- نصب قیم برای مجنون

براساس ماده ۱۲۱۷ ق م اداره اموال مجانین برعهده ولی یا قیم آنان می‌باشد. در ۲ مورد نیز براساس ماده ۱۲۱۸ ق م مقرر گردیده که برای مجانین باید قیم نصب شود. ۱- در صورتی که جنون آنها متصل به زمان صغر آنها بوده و ولی خاص نداشته باشند ۲- در صورتی که جنون آنها متصل به زمان صغر آنها نباشد که در این صورت به ترتیب مقرر در ماده ۱۲۲۳ ق م برای ایشان قیم نصب می‌شود. بنابراین مقررات ماده ۱۲۱۷ ق م در مورد مجانین ناظر به شقوق دوم و سوم ماده ۱۲۱۸ مرقوم می‌باشد زیرا در این موارد است که بنا به تجویز قانون می‌توان برای مجانین قیم نصب نمود و در سایر موارد اداره امور مجانین به عهده ولی قهری آنان است. شق دوم ماده ۱۲۱۸ ق م نیز ناظر بر قسمت اخیر ماده ۱۱۹۳ ق م می‌باشد زیرا مقرر نموده است که پس از خروج شخص از تحت ولایت به دلیل زوال اسباب ولایت که دیگر رابطه حقوقی ولایت بین شخص و ولی قهری

او قطع شده و خاتمه می‌یابد چنانچه بعداً شخص مزبور مجنون شود دیگر قانوناً جایز نخواهد بود طبق اصل استصحاب حکم بر اعاده وضعیت و رابطه حقوقی سابق داد بلکه می‌بایستی برای شخص مزبور قیم منصوب و معین شود.

### ۳- درجات جنون و اثر حقوقی آن

در ماده ۱۲۱۱ ق م قانونگذار ظاهراً درجاتی را برای جنون قائل شده است و لکن با این وجود حکم کلی صادر نموده که جنون به هر درجه که باشد موجب حجر است پس بنابراین نمی‌توان گفت برفرض مثال کسی که صددرصد مجنون است محجور است ولی کسی که بیست درصد مجنون است محجور نیست زیرا قانونگذار چنین تفکیکی قائل نشده است.

### انواع جنون و آثار حقوقی آن

#### ۴- انواع جنون

قانونگذار در ماده ۱۲۱۳ ق م جنون را کلاً به دو نوع تقسیم نموده است ۱- جنون دائمی ۲- جنون ادواری. و احکام هر یک را به طور مشخص بیان نموده است. مطابق مقررات این ماده مجنون دائمی مطلقاً و مجنون ادواری در حال جنون نمی‌توانند هیچ‌گونه تصرفی در اموال و حقوق مالی خود بنمایند ولو با اجازه ولی یا قیم خود لکن اعمال حقوقی که مجنون ادواری در حال افاقه می‌نماید نافذ است مشروط بر آنکه افاقه او مسلم باشد. بنابراین اولاً مستفاد از مفاد این ماده آن است که جنون دائمی موجب فقدان اهلیت قانونی شخص به طور دائم و عام می‌باشد لکن جنون ادواری که به طور متناوب برای شخص ایجاد می‌شود تنها در مواردی که شخص دچار حالت جنون است موجب فقدان اهلیت او خواهد شد. بنابراین در زمان‌هایی که مجنون ادواری در دوره افاقه به سر می‌برد

و حالت جنون از وی زایل شده است دارای اهلیت قانونی می‌باشد.

## ۵- آثار حقوقی جنون

الف- این تقسیم و تفکیک آثار حقوقی خاصی دارد که ناظر بر اعتبار حقوقی و قانونی اعمال حقوقی و تصرفات مالی مجنون می‌باشد چرا که از لحاظ حقوقی قانونگذار اعمال و تصرفات مالی و حقوقی مجنون دائمی و ادواری در حال جنون را محکوم به بطلان کامل دانسته و هیچ اثر حقوقی بر آن مترتب نمی‌سازد تا آنجا که حتی اجازه قبلی و تنفیذ بعدی ولی قهری یا قیم او نیز نمی‌تواند اثر این بطلان را از تصرفات مذکور رفع نماید. فلذا تصرفات مالی این گونه مجانین اساساً و کلاً فاقد اعتبار قانونی می‌باشد. زیرا جنون همان‌طور که اراده را معیوب می‌کند به همان ترتیب موجب فقدان قصد و رضا نیز می‌باشد زیرا اساساً مجنون فاقد عقل یا قوه عاقله‌ای است که بتواند مفهوم عقد و معامله را درک کند چه برسد به آنکه قصد انجام معامله نماید و بتواند پی به برابری ارزش ثمن و مبیع ببرد تا رضا به انجام معامله بدهد و رضایت او حاصل شود. بنابراین هرگز معامله‌ای تحقق نخواهد یافت تا ما قائل باشیم که نافذ است یا نه؟ پس معامله او اساساً واقع نشده و باطل است.

ب- در مورد مجنون ادواری در حال جنون نیز اصل کلی بر عدم وقوع معامله به لحاظ فقدان قصد و اراده و اهلیت است مگر آنکه استثنائاً اثبات شود که در هنگام انعقاد قرارداد شخص در حال افاقه و اراده او سالم بوده که در این صورت عقد اساساً صحیح و نافذ خواهد بود.

یکی از استادان و فقهاء شیعه عرب به نام محمدجواد مغنیه می‌گوید قطع نظر از اماره رشد ناشی از صدور حکم حجر بعضی گفته‌اند: در این فرض، همه جا شک در وقوع معامله است نه صحت آن، زیرا شک در وقوع تراضی از جانب کسی است که عقل او به هنگام انعقاد قرارداد مورد تردید است به همین سبب است که حتی

اذن و رضای ولی و قیم نیز نمی‌تواند اثر بطلان را از معاملات مجنون رفع کند زیرا اساساً عقدی واقع نشده است تا غیر نافذ باشد و تنفیذ ولی یا قیم عدم نفوذ آن را مرتفع سازد.<sup>۱</sup>

ج. در مورد تصرفات مالی مجنون ادواری در حال افاقه قانونگذار بنا را بر نفوذ و اعتبار قانونی تصرفات مذکور قرار داده است لکن شرطی را بدان اضافه نموده و آن را تخصیص داده است. شرط مذکور آن است که این گونه تصرفات در صورتی نافذ خواهد بود که حالت افاقه مجنون مسلم باشد. بنابراین مجنون خواه دائمی یا ادواری محکوم به حجر می‌باشد مگر آنکه خلاف آن در محکمه به اثبات برسد.

د. یعنی اصل بر حجر مجنون و بطلان تصرفات مالی او در اموال و حقوق مالی اش می‌باشد لکن این بطلان و حجر در خصوص مجنون ادواری از نوع بطلان نسبی و حجر ناقص می‌باشد که بنابر تجویز قانونگذار چنانچه در محکمه اثبات شود که در هنگام انعقاد معاملات و انجام تصرفات مالی شخص مجنون در حال افاقه بوده و برای دادگاه این امر مسلم تشخیص شود و حکم مقتضی در این خصوص صادر نماید تصرفات مزبور در محدوده حکم صادره نافذ و دارای ارزش و اعتبار قانونی خواهد بود. در هر صورت مرجع تشخیص این موضوع نیز مانند سایر موارد معنونه براساس مقررات قانون مدنی و ماده ۷۲ قانون امور حسبی دادگاه صالح می‌باشد و ملاک و معیار تشخیص و احراز افاقه در حال مجنون نیز حکم صادره از سوی دادگاه می‌باشد.

ه. یکی دیگر از آثار حقوقی جنون آن است که هرگاه کسی مالی را به تصرف مجنون دهد مجنون مسئول نقصان یا تلف شدن آن مال نخواهد بود. زیرا اصولاً مسئولیت مدنی و قانونی در این مورد متوجه کسی است که دارای قوه عقل

و تمیز بوده و عالماً و عامداً مال را در اختیار کسی قرار می‌دهد که فاقد قوه عاقله می‌باشد و اصولاً نمی‌داند که آن مال چیست و به چه درد می‌خورد و با آن چه کار باید کرد؟ فلذا مطابق (قاعده فقهی اقدام) این گونه اشخاص شخصاً محکوم به پذیرش مسئولیت اقدامات خویش هستند. و مجنون در این صورت ضامن نخواهد بود. (ماده ۱۲۱۵ ق.م) فقها نیز در این مورد عقیده دارند چون شخص مال خود را در اختیار محجور قرار داده ضامن است.<sup>۱</sup>

و \_ از سوی دیگر در ماده ۱۲۱۶ ق.م قانونگذار قائل به مسئولیت مدنی برای شخص مجنون گردیده و اعلام نموده استثنائاً در صورتی که او باعث ضرر غیر شود یا از عمل او ضرری به غیر وارد شود از آنجا که طبق اصول کلی حقوقی ضررهای وارده بر اشخاص باید جبران شود و همچنین چون طبق قاعده فقهی لاضرر هیچ کس نباید به دیگران ضرر وارد سازد و در این صورت مسئول جبران ضررهای وارده بر اشخاص می‌باشد بنابراین قانونگذار شخص مجنون را ضامن جبران ضررهای وارده بر اشخاص دانسته است ولو اینکه از نظر عقلی محجور باشد.

بدین ترتیب اگر شخص مجنون اموالی داشته باشد ضررهای وارده بر اشخاص از آن محل تأمین و جبران خواهد شد و در غیر این صورت ولی قهری یا قیم که مسئول نگهداری و مواظبت از شخص محجور (طبق مواد ۱۱۶۸ و ۱۲۳۵ ق.م) هستند مسئول جبران خسارات وارده بر اشخاص ثالث خواهند بود.

### نتیجه بحث و بررسی

همان‌طور که در مورد بلوغ نیز بیان شد از مجموع مطالب ابرازی این‌طور استنباط می‌شود که مطابق مواد ۲۱۱ و ۱۲۱۰ در مورد عقل نیز اماره قانونی



رسیدن به عقل همان رسیدن به سن بلوغ می‌باشد و قانونگذار هیچ شرط دیگری برای احراز عقل مخاطبین قانون مدنی قرار نداده است. یعنی اصل براین است که اشخاص پس از رسیدن به سن بلوغ دارای عقل و اهلیت قانونی محسوب می‌شوند مگر آنکه خلاف آن در محکمه قبلاً به اثبات رسیده باشد. بنابراین ابتلا به جنون استثناء بر اصل صحت تلقی گردیده و تنها در صورت تردید در وجود قوه عاقله در اشخاص می‌توان موضوع را در دادگاه مطرح نمود تا حکم مقتضی در این خصوص صادر شود.

### گفتار ششم - شرط سوم اهلیت - رشد

#### ۱- تعریف رشد در فقه و لغت

آخرین نشانه از امارات و نشانه‌های استقرار اهلیت قانونی در اشخاص پس از بلوغ و عقل از دیدگاه قانون مدنی اماره رشد می‌باشد. رشد در لغت و فقه در مقابل سفه قرار می‌گیرد منظور از آن قوه و حالت درونی است که در قوه عاقله انسان به وجود می‌آید و به درجه‌ای می‌رسد که شخص می‌تواند به کمک آن در اموال و حقوق مالی خود عاقلانه تصرف نموده و در این تصرفات رعایت صرف و صلاح و غبطه خویش را بنماید. نکته دیگر در مورد عدم رشد آن است که از لحاظ اجتماعی و در عرف حقوقی ما نیز اصطلاح سفه یا عدم رشد در رابطه با نقصان عقل مورد استفاده قرار می‌گیرد و سفیه کسی را گویند که دچار نقصان عقل می‌باشد و او را اصطلاحاً (ناقص‌العقل) می‌نامند.

#### ۲- تعریف رشد در عرف

به عبارت دیگر شخص سفیه یا غیر رشید کسی است که دارای قوه عاقله، برخلاف مجنون، می‌باشد و لکن این قوه در شخص سفیه به حد کمال خود

نرسیده و رشد آن متوقف مانده و کامل نشده است. بنابراین شخص سفیه به دلیل کاستی در قوه عاقله و خرد خویش نمی‌تواند منفعت خویش را از ضرر به خوبی تشخیص دهد و غالباً اعمالی که در رابطه با اداره امور و اموال خود انجام می‌دهد، به لحاظ عدم قدرت تشخیص سره از ناسره و خوب از بد و نفع از زیان، به ضرر او تمام می‌شود. در عرف مردم ما اصطلاح غیررشید به شخص سفیه و صغیر نابالغ که عقل او کامل نشده است اطلاق می‌شود.

### ۳- تعریف رشد در قانون مدنی

در قانون مدنی همچون سایر شرایط اهلیت تعریفی از رشد به عمل نیامده است. تنها در ماده ۱۲۰۸ ق م از شخصی که فاقد قوه رشد می‌باشد تعریف به عمل آورده و او را اصطلاحاً (غیر رشید) نامیده است. مطابق مفاد ماده مرقوم غیر رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد. در این خصوص نیز قانونگذار بیشتر از جنبه سلبی و عدمی به قضیه پرداخته است که به تبع آن می‌توان از طریق مفهوم مخالف به تعریف رشید و متعاقب آن تعریف رشد دست یافت. بدین ترتیب می‌توان گفت رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی باشد.

### ۴- آثار حقوقی عدم رشد

بنابراین طبق قاعده غلبه قانونگذار با صدور حکم قانونی مبنی بر عدم نفوذ معاملات و تصرفات مالی سفیه در واقع او را تحت حمایت خویش قراردادده و راه را برای دخالت اولیاء سفیه باز گذاشته تا بانظارت ایشان امکان ورود خسارت و ضرر بر سفیه کاهش یابد و به حداقل برسد به همین دلیل اجازه قبلی یا تنفیذ بعدی ایشان را در نفوذ معاملات و تصرفات مالی سفیه لازم دانسته است.

اصولاً چون شخص سفیه دارای اراده و قصد و رضا در انجام معامله است و لکن اراده او معیوب و قصد و رضای او مخدوش می‌باشد بنابراین قانونگذار اعمال سفیه را محکوم به بطلان نسبی دانسته و اعمال او را کلاً باطل نمی‌داند به همین دلیل حکم عدم نفوذ را در این موارد صادر نموده است.

به عبارت دیگر اعتبار نسبی برای اعمال سفیه قائل شده و این طور مقرر نموده است که چنانچه اراده ولی یا قیم با اراده سفیه مجتمع شوند و در توافق و تراضی قرار گیرند عیب قانونی مزبور از اراده محجور برداشته خواهد شد و اعمال حقوقی و تصرفات مالی او اعتبار کامل می‌یابد.

بنابراین شرط اجازه قبلی یا تنفیذ بعدی ولی یا قیم شرط لازم و اضافی برای نفوذ و اعتبار قانونی اعمال حقوقی و تصرفات مالی سفیه می‌باشد.

ادامه دارد